

کلمه به دربانی درگاهت می‌ایستد

حدیث در فرهنگ شیعی بر خلاف فرهنگ عامه مسلمین هرگز انقطاع را تجربه نکرد. بنابر آنچه حافظان و محدثان ارشد اهل سنت نقل کرده‌اند، پس از رحلت پیامبر خلفا به انگیزه‌های متنوع و گاه متهافت، مانع نگارش حدیث نبوی شدند.



درنگی معنا شناختی در احادیث توحیدی منقول از امام رضا ع

کلمه به دربانی درگاهت می‌ایستد

حدیث در فرهنگ شیعی بر خلاف فرهنگ عامه مسلمین هرگز انقطاع را تجربه نکرد. بنابر آنچه حافظان و محدثان ارشد اهل سنت نقل کرده‌اند، پس از رحلت پیامبر خلفا به انگیزه‌های متنوع و گاه متهافت، مانع نگارش حدیث نبوی شدند.

این امر در عصر خلافت بیست‌ساله معاویه - به‌خصوص - سبب خلط حدیث جعلی و موضوع با حدیث نبوی شد به‌گونه‌ای که پس از آن نیاز به تدوین علمی در باب رجال اسناد حدیث احساس شد؛ علمی که شرح حال راویان را بیان کند و صادق بودن ایشان را از کاذب بودن باز شناساند. این امر به خوبی از سخنان حافظان بزرگی چون امام احمد، بخاری و مسلم قابل تأیید است چرا که ایشان تصریح نکرده‌اند به اینکه احادیث صحیح شان از میان صدها هزار حدیث مسموع (قابل شنیدن) و غیرمسموع (غیرقابل شنیدن) گزینش نشده است. به‌عنوان مثال امام احمد می‌گوید مسند خود را از میان هفتصد هزار حدیث مسموع گزینش کرده است و این امر بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری دال بر کثرت احادیث جعلی و موضوع در این دوران است. البته اثبات این امر یعنی کثرت جعلیات و وفور موضوعات حدیثی چندان صعب نیست چرا که در نفس کلام نبوی است که بسیاری دروغگویان بر من و فزون‌تر هم خواهند شد! به هر روی از میانه حکومت خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم (101-99 ه.ق) که حکمرانی عدالت‌پیشه بود، نگارش حدیث آغازیدن گرفت و آثار و اخبار نبوی پس از یک وقفه نود ساله از سینه حفاظ و ذهن محدثان، رنگ و کاغذ را تجربه کرد. از این‌رو حسن حفظ و دقت ضبط در محدثان شرط صحت حدیث شد و سوء آن و بدی حفظ شرط تضعیف حدیث.

فرهنگ شیعه اما چنان‌که بیان شد از انقطاع در نگارش، در امان بود چرا که ائمه هدایت علیهم‌السلام با عصمت خویش ضامن بقاء و استمرار حدیث صحیح نبوی بودند. این استمرار را به وضوح می‌توان تا نیمه قرن سوم یعنی زمانی که کتب حدیثی و مجامع نخستین حدیث شیعه مثل بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار و الکافی محمد بن یعقوب کلینی، نگاشته شد، پیگیری کرد. جالب آنکه این امر یعنی اتصال اسناد روایات شیعی حتی مورد توجه علمای اهل سنت نیز واقع شده است چنان‌که در عبور امام رضا علیه‌السلام از دارالمحدثین، نیشابور می‌توان این امر را مشاهده کرد. محدثان بزرگ که از عبور حضرت مطلع شده بودند، قلم‌ها و طومارهای خویش را آماده نگاشتن احادیث ایشان کرده بودند و به محض ورود ایشان از ایشان طلب تحدیث یعنی حدیث‌خوانی متصل کردند. گویی بر ایشان مسجل بود، بلکه پیش‌فرض ایشان این بود که حدیث ایشان متصل و صحیح است. و البته حضرت علیه‌السلام سندی را برای حدیث خویش ذکر کرد که پس از آن به سلسله الذهب شهره گشت؛ سندی که پدران حضرت را تا پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم در بر می‌گرفت و پس از آن به واسطه جبرئیل به‌الله تبارک و تعالی منتهی می‌گشت! نقل این سند در نیشابور سبب بهت محدثان نیشابوری که در آن زمان مرکز نگارش حدیث به شمار می‌رفت، شد!

به‌نظر می‌رسد اتصال اسانید روایات شیعی تنها یکی از برکات وجود ائمه اهل‌بیت علیه‌السلام باشد چرا که جز اتصال اسانید، متن و جهت صدور حدیث نیز دارای اهمیت فراوان است. چه بسیار احادیثی که با وجود صحت اسانید و اتصال و عدم‌وجود شذوذ و علل، به لحاظ متنی و جهت صدور دارای علت و ضعف مفرط هستند. بسیاری از روایاتی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است، گرفتار این پدیده‌اند. علت این پدیده را به روشنی می‌توان در نقل اسرائیلیاتی دانست که راویان مسلمان با حسن ظن خویش از علمای اهل کتاب که به تازگی به جرگه مسلمین پیوسته بودند، نقل می‌کردند؛ اشخاصی همچون کعب‌الاحبار، وهب بن منبه، تمیم داری و عبدالله بن سلام که از آیین یهود به آیین اسلام گرویده بودند و به نقل داستان‌ها و تمثیلات عهد عتیق می‌پرداختند.

این قصص هرچند برای توده عوام مسلمان جالب توجه می‌نمود، اما در عین حال مضرات فراوانی برای عقیده صحیح اسلامی در پی

داشت. جالب آنکه در اکثر این داستان‌ها چهره‌های بسیار انسانی از خداوند متعال ارائه می‌گشت که البته با توجه به طبیعت اینچنینی تورات در نقل وقایعی که مرتبط با خداوند است، چندان نامنتظره هم به نظر نمی‌آمد. بر اثر نقل این متون برخی مسلمین به تدریج چهره‌های مجسم از خداوند برای خویش ترسیم کردند که شباهت فراوانی با چهره انسانی داشت. این تشبیه و تجسیم در برخی اوقات چنان حالت افراطی به خویش می‌گرفت که خداوند کاملاً شبیه انسان می‌شد. به عنوان مثال در حدیثی که از ابوهریره در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است، راوی ظاهراً به صورت مستقیم این متن را از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: «خلق الله آدم علی صورته، طوله ستون ذراعاً.../ خدا آدم را به صورت خویش آفرید. طول او شصت ذراع است!...» (صحیح بخاری، ج 7، ص 125 و صحیح مسلم، ج 8، ص 32)

در حدیث دیگری که در ناحیه مرجع ضمیر صورت، وضوح بیشتری دارد، عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم، به ظاهر به صورت مستقیم از پیامبر(ص) نقل می‌کند که «لا تقبحوا الوجه فان ابن آدم خلق علی صورة الرحمان تعالی/ صورت انسان را زشت شمارید چرا که بنی آدم به شکل خدا آفریده شده است.» (معجم الکبیر، طبرانی، ج 12، ص 329 و کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، ص 228) جالب آنکه این احادیث را می‌توان خمیر مایه شکل‌گیری جریان سلفی در قرن هفت و هشتم هجری به شمار آورد زیرا صفاتی از قبیل وجه، صورت، پا و... که به خداوند نسبت داده شده است، بعداً مستمسکی برای افرادی همچون ابن تیمیه و ابن قیم جوزی شد تا تاویل و تفسیر صحیح این الفاظ را برنتابند و مخالفان خویش را که این الفاظ را تاویل می‌کردند، معطله، جهمیه، زندیق، کافر و مشرک به شمار آورند!

نکته‌ای که در این میان بیش از هر امر دیگری حائز اهمیت است، برخورد و مواجهه همه‌جانبه ائمه علیهم السلام با این جریان است. به تبع حال، امام رضا علیه السلام نیز از مواجهه‌کنندگان اصلی این جریان انحرافی بوده‌اند. این توجه و عنایت در ایشان به منزله‌ای است که حتی اگر احادیث ایشان را با توجه به این امر که به مهم‌ترین امر اعتقادی یعنی توحید مرتبط است، تقسیم بندی نکنیم به گزاف عملی انجام نداده‌ایم. به این معنا که احادیث ایشان را به آنچه در باب اعتقادات و به خصوص توحید آمده است و آنچه در باب حوزه رفتار اعم از فقه و اخلاق وارد آمده است، تقسیم کنیم. آنچه در عملکرد حدیثی امام علی بن موسی الرضا بیش از دیگر ائمه نمود دارد قاعده‌سازی در باب تشبیه و تنزیه و توحید رب العالمین است. ایشان در این باره در حدیثی بسیار مفصل که شیخ صدوق آن را در التوحید و شیخ مفید و شیخ طوسی هر یک آن را در امالی خویش نقل کرده‌اند، به شکل مبسوط به همین جریان که گویی در عصر ایشان نیز بنا به دلایل پیش گفته رواج داشته است، پاسخ گفته‌اند. ویژگی و خصوصیتی که پاسخ ایشان را متمایز می‌کند - چنان‌که بیان شد - در بیان قاعده‌گونه این سخن است که آن را برخلاف دیگر جملات و متون به امری سهل‌الوصول تبدیل می‌کند. البته این حدیث متضمن مضامین فراوان و معارف شگرفی است که تبیین آن مجال گسترده‌تری می‌طلبد.

اما به نظر می‌رسد که امام به شکلی منحصر به فرد همین مضامین و معارف را در قالب این قاعده به نحو مختصر بیان کرده باشد؛ بیانی که به نظر عصاره تمام مباحث توحیدی است. ایشان در این بیان معجزه‌گونه پس از ارائه فقراتی که ظاهراً برای نتیجه قاعده گونه ایشان ضروری به نظر می‌رسیده است، بیان می‌دارند که دینداری، تنها با معرفت ممکن است و معرفت نیز تنها با اخلاص و توحید حقیقی میسر است چه آنکه اساس دین و رکن رکن آن توحید است. از این رو توحید اهم معارف دینی است. این توحید اما با تشبیه و اثبات صفات مخلوقین برای خداوند سازگاری ندارد. بنابراین باید به عنوان یک قاعده توحید بیان کرد: «کل ما فی الخلق لایوجد فی خالقه، و کل ما یمکن فیه یمتنع من صانعه؛ هر آنچه در آفریدگان است، در آفریده یافت نمی‌شود و هر آنچه در مورد آفریدگان ممکن است، در مورد آفریدگار ممتنع است.» (التوحید شیخ صدوق، ص 40، الامالی شیخ مفید، ص 257 و الامالی شیخ طوسی، ص 23 با اندکی اختلاف در تعابیر) این قاعده به وضوح دو مرحله از عمیق‌ترین مراحل عرفان و شناخت توحید را باز نمای می‌کند. نخست آنکه هر امر یا صفتی که بالفعل در مخلوقین و از جمله انسان موجود است، در آفریدگار یافت نمی‌شود.

البته باید در نظر داشت صفاتی مثل وجود، علم، قدرت و حیات هرچند مشترک معنوی به شمار می‌روند، اما به هیچ عنوان مصداق مشابه و یکسانی در مخلوقین نسبت به خداوند ندارند. امام علیه‌السلام اما در مرحله دوم یک معرفت عمیق‌تر را بیان می‌کند و آن اینکه اصولاً هر امری که در مورد آفریدگان ممکن باشد - نه آنکه لزوماً بالفعل موجود باشد- در مورد آفریدگار محال است و بالعکس. یعنی عکس قضیه نیز درست است. به این معنا که هرآنچه در مورد خداوند ممکن است، در مورد آفریدگان محال است.

سخن گفتن در باب این حدیث و احادیث دیگر حضرت رضا علیه‌السلام، البته به مجال گسترده‌تر و فهم عمیق‌تری محتاج است، اما به نظر می‌رسد ائمه هدایت علیهم‌السلام برای هر سطحی از مهتدیان، نوعی از هدایت را تضمین کرده‌اند؛ هدایتی که سرانجام آن نجات است و رهایی در روز قیامت و منقذ است و خلاص از ضلالت و تباهی.